

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۳۶

تاریخ: یکشنبه ۱۴۰۲/۰۹/۱۹

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

۵- مشتق

۵-۵- اختلاف مشتقات و منشأ آن:

۵-۵-۱- تحقیق در مسئله:

۱. پرسش: در گذشته هنگام بحث از مثالی در اطلاق مشتق بر سبب بیان شد که «من اتلف مال الغير فهو له ضامن» شخصی را که حیوان خود را در مزرعه دیگران رها ساخته شامل می‌شود. حال سؤال این است که اگر به جای «من اتلف مال الغير»، «آكل العلف» گفته شده بود، در این صورت آیا باز هم این شخص ضامن بود؟

پاسخ: اولاً برای دفع شبهه از ذهن برخی عزیزان، باید تذکر داد که جمله مزبور در روایات وارد نشده است؛ بلکه این جمله مستفاد از چندین دلیل می‌باشد. ثانیاً اگر فرض کنیم آن‌چه موضوع ضمان واقع شده، «آكل العلف» باشد، باز هم با توجه به عدم خصوصیت چنین موارد، شامل صاحب حیوان می‌شود؛ چراکه اکل در این موارد به معنای جویدن نیست؛ بلکه به همان معنای تلف کردن است؛ چنان‌چه در مباحث فقهی اشاره نمودیم که گاهی واژه مأخوذ در دلیل، با این‌که یک واژه خاص است، اما به خیلی از کلمات طریقت دارد. مثلاً در آیه «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ...» باید بحث شود که آیا مراد از اکل صرف خوردن است یا اعم از آن؟ مثلاً اگر شخص غذایی را برداشت تا بعداً بخورد، مشمول این آیه می‌شود؟

۲. پرسش: در گذشته در مورد ترک فعل بودن سبب سؤالی پرسیده و در پاسخ گفته شد به گوناگونی موارد، تفاوت می‌کند. اگر مسؤولیت متوجه آدم باشد، سبب به حساب خواهد آمد. به عنوان نمونه اگر پزشک در ساعت

کاری خود به بیمار رسیدگی ننماید و به همین دلیل صدمه‌ای به او وارد شود، این پزشک ضامن خواهد بود. در همین مورد، اگر وظیفه کسی هدایت یا امر به معروف و نهی از منکر یا بیان احکام اسلامی است، آیا ترک این موارد، اگر منجر به خسارت جانی یا مالی بشود، ضمانی را متوجه تارک می‌کند؟

پاسخ: خیر. به صرف ترک هدایت یا ترک امر به معروف نمی‌توانیم ضمان را بار کنیم؛ ولی به نظر می‌رسد اگر شخصی روحانی کاروان است و مسئله‌ای را که جزء مسائل شاذ نیست و طبق قاعده باید برای زائر بیان گردد، برای او بیان نکرد و در نتیجه کفاره به گردنش ثابت شد، ضامن باشد. نکته کلیدی این‌که در این بحث لازم است از سخن گفتن در موارد خاص پرهیز و به معیار که همان «استناد» است توجه نماییم؛ چنان‌که همه سخنانی که در این مورد گفتیم نیز بر محور استناد می‌چرخید. روحانی کاروان اگر در بیان مسئله مبتلا به کوتاهی کند، پیامدهای آن مستند به او هستند؛ اما مستند به یک روحانی که چه بسا یکی از زائران در این کاروان هم باشد، ولی هیچ مسؤولیتی متوجه او نباشد، نیستند.

سخن در نزاع میان محقق دوانی و ملاصدرا بود. البته در مسئله، مرحوم اصفهانی و مرحوم خوبی نیز گفته‌هایی دارند که از آن‌ها گذر می‌نماییم. ملاصدرا در پاسخ به محقق دوانی که ظاهراً قصد داشت «حدید» را مبدأ اشتقاق «حداد» بداند، می‌فرماید «حدید» که اسم جامد است (یعنی نه مصدر است و نه اسم مصدر)، نمی‌تواند مبدأ اشتقاق واقع شود. لذا باید دنبال مبدأ دیگری بود که ما آن را «تحدد» یا «تشمس» یا «حدیدیّه» یا «شمسیّه» می‌دانیم. تفاوت این‌ها با «حدید» این است که این‌ها مصدر هستند و توانایی مبدأ اشتقاق واقع شدن را دارند؛ به خلاف حدید.

در این مورد باید گفت که معلوم نیست این کلمات که مرحوم صدرا مطرح نموده‌اند، اصلاً در لغت موجود باشند. ایشان معمولاً انسان آزادی است و خود را مقید به برخی از قیود نمی‌کند. علاوه بر این سخنی که در این جا با جناب ایشان داریم این است که چرا جامد نمی‌تواند مبدأ اشتقاق واقع شود؟ اصلاً اشتقاق و مبدأ آن به چه معنا است؟ باید گفت که مبدأ اشتقاق از این جا پیدا می‌شود که شخص کلمه‌ای را به کار می‌برد و سپس قصد دارد به تناسب آن کلمات دیگر مرتبط با آن را ایجاد نماید. مثلاً عرب می‌گوید حجر و سپس می‌خواهد در صحبت خود تعبیری به کار برد که حاکی از این باشد که «این گل سفت شده است». به همین منظور به تناسب «حجر» کلمه «استحجر، يستحجر، استحجار» را صورت می‌دهد. مثال دیگر «استحدّ، يستحدّ، استحداد» است که ابن فارس آن را از «حدید» مشتق می‌داند. در این صورت مانعی نمی‌ماند که «حداد» از «حدید» گرفته شده باشد؛ چراکه مناسب

میان این دو واضح است و همانا سروکار داشتن با آهن است. هم‌چنین است «لابن» از «لبن» و «شمس» از «شمس». مرحوم صدرا چه دلیلی دارند که اسم جامد نمی‌تواند مبدأ باشد؟ ایشان یک مفروض در ذهن خود داشته که مبدأ اشتقاق همیشه باید مصدر باشد؛ چنان‌چه در نخستین روزهای تحصیل حوزوی این اشتباه را در کتاب شرح امثله به ما یاد دادند: «بدان مصدر اصل کلام است و از وی نه وجه باز می‌گردد». لذا ایشان در ذهنیت عامیانه شرح امثله باقی مانده است (و البته این منافاتی با سترگی ایشان در فلسفه ندارد). لذا مبدأ بودن امثال «حدید» را نفی نموده و مصدری چون «حدیدیّه» یا «تحدد» را شکل می‌دهد.

بعد از این، برخی با این بیان که مصدر خود دارای هیئت است، از آن عبور کرده و اسم مصدر را اصل کلام دانستند. هم‌چنین گویا در برخی کتب دیگر برخی مدعی شده‌اند که فعل اصل کلام است. پس از این همه ما گفته‌ایم که نه مصدر، نه اسم مصدر، نه فعل و نه هرچه که شما تلفظ نمایید اصل کلام نیستند. مثلاً در «ضرب» اصل کلام «ضرب» نیست؛ چراکه این نیز خود مانند «ضرب» (بدون هیچ تفاوتی) صاحب ماده و هیئتی مخصوص به خود است. در نتیجه فقط می‌توان گفت مبدأ اشتقاق آن «ض ر ب» (با در نظر گرفتن معنا) است. جالب این است که معنای این مبدأ را هم نمی‌توان به راحتی معین نمود؛ چراکه اگر بگوییم «زدن»، مصدر، اگر بگوییم «زد»، فعل و اگر بگوییم «زنده» اسم فاعل خواهد بود. ناگزیر باید معنای آن را «ماده زدن» دانست. در فارسی نیز چنین است که اصل را «بن» می‌نامند که مصدر از آن با دال و نون (مانند «زدن») یا تاء و نون (مانند «کشتن») ساخته می‌شود. بنابراین مثال بن در فارسی، «زد» است که با مصدر تفاوت دارد. ابن فارس آن‌گاه که می‌خواهد مثلاً «ضرب» را معنا کند، از کلمه «ضرب» استفاده نمی‌کند؛ بلکه این‌گونه می‌نویسد: «ض.ر.ب.»؛ یعنی این ماده با معنایی که دارد و این معنا در همه مشتقات آن هست.

با این نگاه بیان می‌کنیم، مبدأ یعنی کلمه‌ای وضع شود و سپس واضح بخواید آن را در استعمالات مختلف توسعه دهد. مثلاً کلمه «حدید» وضع گردد و سپس در مورد کسی که شغل او آهنگری است، توسعه داده شود و کلمه «حداد» خلق گردد. پس در نسخه اولی که در حل این مسئله بیان می‌کنیم، از این‌که بگوییم مبدأ اشتقاق جامد است و به نوعی مرحوم دوانی را تأیید نماییم ابایی نداریم.

نکته حائز توجه این است که بیان این مسائل مختص لغوی‌ها یا اهل عرف یا عالمان صرف نمی‌باشد؛ چراکه این مسائل از سنخ تحلیل معانی هستند، که بیان آن‌ها از حیطة وظائف لغویان خارج است؛ به خلاف بیان معانی

که برعهده ایشان است. هم‌چنین علم صرف فقط متکفل بیان لفظ و صیغه‌ها است و به همین دلیل چنین مباحثی را در کتب صرفی مشاهده نفرمودید.

نتیجه آن‌که می‌توان گفت که «حداد» از «حدید» آمده و این‌گونه نیست که لازم باشد تکه‌ای از «حدید» حتماً در «حداد» موجود باشد؛ بلکه حداد کسی است که با «حدید» سروکار دارد و این نظر به این بازگشت می‌نماید که به خلاف تصور مرحوم صدرا حدید می‌تواند مبدأ اشتقاق واقع شود.

اما می‌توان نسخه‌ی دیگری ارائه داد و آن این‌که در این‌گونه کلمات، چه اشکالی دارد که مبدأ اشتقاق همان ماده اصلی، یعنی «ح د د» در «حداد» یا «ش م س» در «شمس» باشد؟ همان‌طور که در هزاران مورد دیگر مانند «ضرب» و «کتب» به بن اصلی کلمه رجوع می‌کنیم در این موارد نیز چنین عمل کنیم. بن به آن‌چه می‌گویند که در همه مشتقات مشترک است. مثلاً در حدید و حداد، «ح» و «د» و «د» مشترک است و بن نامیده می‌شود؛ اما در حداد الف و در حدید یاء زیادی است. در استحد، همزه و سین و «ت» زیادی است. در «ضرب» بن «ض ر ب» است و هرچه غیر از آن، مثل الف در ضارب و میم و واو در مضروب و ...، زیادی است.

به این ترتیب نسخه اول نیز باطل می‌شود و علاوه بر این‌که مبدأ اشتقاق «تحدد» و «حدیدی» نیست، «حدید» هم نمی‌باشد؛ بلکه «ح د د» است؛ منتها این مبدأ گاهی خود را در قالب حدید نشان می‌دهد که بر آن شیء صلب اطلاق می‌گردد، گاهی در حداد که به شخصی می‌گویند که با آن شیء صلب سروکار دارد و گاه مبتنی بر آن‌چه جناب ابن فارس فرمود، در «استحد» که به منظور بیان «پیدا کردن صلابت و اشتداد یک شیء» به کار گرفته می‌شود.

مبتنی بر این سخن، حل مشکل «حداد» مانند حل مشکل حَرَف خواهد بود؛ این‌گونه که لفظ در ابتدا یک وضع داشته که در امتداد زمان بدون این‌که مجازی رخ دهد، بسط پیدا کرده (به رغم گفتار ملاصدرا که بحث توسعه و مجاز را پیش کشیده است). یعنی همان راهی را که در تاجر و سائق و قصاب ارائه دادیم، در حداد نیز بیان می‌کنیم. آن‌جا می‌گفتیم کسی که حرفه تجارت دارد و این‌جا می‌گوییم کسی که مزاول با آهن است و حرفه آهنگری دارد.

اما نسخه سومی که می‌توان ارائه داد این است که مشتقات به صورت پلکانی مشتق شده باشند؛ به این معنا که حدید از «ح د د» و حداد از حدید مشتق شده باشد. در واقع حدید هم مشتق و هم مبدأ اشتقاق است. البته

این سخنی است که کسی آن را بیان نکرده؛ ولی اشکالی در آن دیده نمی‌شود. لذا اگر در پاسخ به نسخه دوم گفته شود که حداد با حدید تناسب دارد نه با «ح د د»، می‌گوییم اشکالی ندارد که حداد از حدید مشتق شده باشد و حدید از «ح د د». هم‌چنین «لابن» از «لبن» مشتق شده باشد (چراکه لابن با شیر سروکار دارد) و لبن از «ل ب ن» مشتق. به عبارتی مشتق در مشتق در نظر بگیریم.

سه نسخه ارائه شد که در نسخه اول بیان شد که مبدأ اشتقاق حداد، حدید و مبدأ اشتقاق شمس، شمس باشد. در نسخه دوم بیان شد که همان بن کلمه، مبدأ اشتقاق این دو باشد. در نسخه سوم نیز دو مبدأ طولی تشکیل شد. نکته مشترک در این سه این است که استعمال در آنها توسعه پیدا کرده است.

خلاصه آن‌که در ذیل بخش ۵-۵ سخن از مبادی مشتقات را در پیش گرفتیم که مطالب بسیاری ذیل آن گنجید و اهمیت آن به حدی بود که دارای ثمرات معرفتی و حکمی هم بود. در ادامه به سراغ مباحث نوین در مشتق خواهیم رفت.

الحمد لله رب العالمین.